



چگونگی شهادت حضرت قاسم (ع)+متن روضه شهید مطهری

قاسم اجازه میدان رفتن خواست، ولی امام حسین علیه السلام نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت ایشان را جلب کرد و در حالی که اشک می‌ریخت به میدان رفت.

قاسم اجازه میدان رفتن خواست، ولی امام حسین علیه السلام نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت ایشان را جلب کرد و در حالی که اشک می‌ریخت به میدان رفت.

به گزارش خبرنگار آیین و اندیشه خبرگزاری فارس، بنا بر سنتی دیرینه، روز ششم محرم عزاداران و مداحان از حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام یاد می‌کنند و برای آن شهید، نوحه می‌خوانند. در این یادداشت، کیفیت شهادت قاسم بیان می‌شود.

شهادت برای قاسم از غسل شیرین‌تر است

ابوحمره ثمالی در روایتی از امام سجاد علیه السلام ماجرای وفاداری یاران و خاندان حضرت را در شب عاشورا بازگو می‌کند، تا آنجا که امام علیه السلام خبر شهادت همه یارانش را داد. در آن هنگام قاسم بن حسن به امام علیه السلام عرض کرد: **171#&؛ أُنَا فِي مَنْ يُقْتَلُ؟** آیا من هم فردا در شمار شهیدان خواهم بود؟ **؛raquo&.**

امام حسین علیه السلام با مهربانی و عطوفت فرمود: **171#&؛ يَا بُنَيَّ كَيْفَ الْمَوْتُ عِنْدَكَ؟** فرزندم! مرگ در نزد تو چگونه است؟ **؛raquo&.** عرض کرد: **171#&؛ يَا عَمُّ أَحْلَى مِنَ الْغَسْلِ؛** عموجان! از غسل شیرین‌تر! **؛raquo&.**

امام فرمود: **171#&؛ إِي وَاللَّهِ فِدَاكَ عَمَّكَ إِنَّكَ لَأَحَدُ مَنْ يُقْتَلُ مِنَ الرِّجَالِ مَعِيَ بَعْدَ أَنْ تَبْلَوْا بَيْلَاءَ عَظِيمٍ وَأَنْتَ عَبْدُ اللَّهِ؛** آری به خدا! عمویت به فدای تو باد! تو نیز از شهیدان خواهی بود آن هم پس از گرفتاری سخت و پسر عبد الله (شیرخوار) نیز شهید خواهد شد! **؛raquo&.**

قاسم گفت: **171#&؛** ای عمو! آیا آنان به زنان هم حمله می‌کنند که عبد الله شیرخوار نیز شهید می‌شود؟ **؛raquo&.**

امام علیه السلام فرمود: **171#&؛ فِدَاكَ عَمَّكَ يُقْتَلُ عَبْدُ اللَّهِ إِذْ جَعَتْ رُوحِي عَطْشًا وَ صِرْتُ إِلَى خَيْمِنَا فَطَلَبْتُ مَاءً وَ لَبَيْتُ فَلَا أَجِدُ قَطْرًا؛** فَاَقُولُ: نَاولُونِي ابْنِي لِأَشْرَبَ مِنْ فِيهِ، فَيَأْتُونِي بِهِ فَيَضَعُونَهُ عَلَى يَدِي فَأَحْمِلُهُ لِأَذْنِيهِ مِنْ فَيَ فَيَرْمِيهِ فَاسْقُ بِسَهْمٍ فَيُنَحِّرُهُ وَ هُوَ يَنَاغِي فَيَفِيضُ دَمُهُ فِي كَفِّي، فَأَرْفَعُهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ أَقُولُ: اللَّهُمَّ صَبِّرْنَا وَ احْتِسَابًا فَيَكُ، فَتُعْجِلُنِي الْأُسَيْتَةَ فِيهِمْ وَالتَّارُ تُسْتَعْرَفُ فِي الْخَنْدَقِ الَّذِي فِي ظَهْرِ الْخَيْمِ، فَأَكْرَهُ عَلَيْهِمْ فِي أَمْرِ أَوْقَاتٍ فِي الدُّنْيَا، فَيَكُونُ مَا يُرِيدُ اللَّهُ **؛raquo&.**

171#&؛ عمویت به فدای تو باد! عبد الله هنگامی کشته خواهد شد که من از تشنگی زیاد بی تابم و در خیمه‌ها دنبال آب یا شیر می‌گردم ولی چیزی نمی‌یابم. پس فرزندم **171#&؛** عبد الله **؛raquo&.** را طلب کنم تا از لبانش سیراب شوم. چون او را به دستم دهند. پیش از آن که لبهایم را بر دهان او بگذارم، ناگاه فاسقی گلوی او را با تیر بشکافد و او دست و پا می‌زند و خون او در دستانم جاری گردد! در آن حال او را به آسمان بلند کنم و می‌گویم: خدایا! از تو صبر می‌طلبم و این را برای تو و به حساب تو می‌گذارم.

آنگاه نیزه‌های دشمن مرا به سوی خود بخواند و آتش از خندق پشت خیمه‌ها زبانه کشد و من بر آنان در آن تلخ‌ترین لحظات زندگیم حمله خواهم کرد و آنچه خدا خواهد، رخ خواهد داد **؛raquo&.**

امام سجاد علیه السلام فرمود: آنگاه او گریست و ما نیز گریستیم و صدای گریه فرزندان پیامبر در خیمه‌ها پیچید.

زهیر بن قین و حبیب بن مظاهر اشاره به من کردند و به امام علیه السلام عرضه داشتند: **171#&؛** سرنوشت سرور ما علی (امام سجاد علیه السلام) چه خواهد شد؟ **؛raquo&.** امام علیه السلام در حالی که اشک می‌ریخت، فرمود: **171#&؛** مَا كَانَ اللَّهُ لِيَقْطَعَ نَسْلِي مِنَ الدُّنْيَا فَكَيْفَ يَصِلُونَ إِلَيْهِ؟ وَ هُوَ أَبُو ثَمَانِيَةِ أَيْمَةٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؛ (نگران نباشید) خداوند نسل مرا در دنیا قطع نخواهد کرد. به او (امام سجاد) چگونه دست می‌یابند در حالی که او پدر هشت امام است؟ **؛raquo&.** (مدینه المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج 4 ص 214؛ نفس المهموم، ص 116؛ عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها ص 398)

کیفیت شهادت قاسم بن حسن علیه السلام

پس از شهادت حضرت علی اکبر علیه السلام حضرت قاسم بن حسن آماده پیکار شد. او نوجوانی بود که هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. هنگامی که نزد امام علیه السلام آمد و نگاه آن حضرت به او افتاد وی را در آغوش گرفت، با هم چنان گریستند که از حال رفتند.

قاسم اجازه میدان رفتن خواست، ولی امام حسین علیه السلام نپذیرفت، آنقدر دست و پای امام را بوسه زد تا رضایت امام را جلب کرد و در حالی که اشک می ریخت به میدان آمد و این رجز را می خواند:

إِنْ تُتَكْرَوْنِي فَأَنَا ابْنُ الْحَسَنِ / سَيْطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَ الْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ / بَيْنَ أَنَا لَأَسْفُو صَوَّبَ الْمُرَنِ

&171#; اگر مرا نمی شناسید بدانید من فرزند امام حسنم! که او فرزند پیامبر برگزیده و امین خداست!

این حسین علیه السلام است که همانند اسیری است گروگان، میان گروهی که خداوند آنان را از باران رحمت خود سیراب نکند؛ raquo&

چهره مبارکش همانند پاره ماه می درخشید، پیکار سختی کرد تا آنجا که با سن کمش سی و پنج نفر را بر زمین افکند.

حمید بن مسلم می گوید: من در لشکر ابن سعد بودم به این نوجوان می نگریستم که پیراهن و لباسی بلند به تن و نعلینی به پا داشت که بند یکی پاره بود. فراموش نمی کنم که بند نعلین چپش بود.

عمرو بن سعد اُزدی گفت: به خدا سوگند! من به او حمله می کنم (تا وی را از پای درآورم) گفتم: سبحان الله، این چه تصمیمی است؟ به خدا سوگند! اگر این نوجوان بر من حمله کند من به سوی وی دست تعدی دراز نخواهم کرد. همان گروهی که وی را احاطه کرده اند، او را بس است.

گفت: نه، هرگز! به خدا سوگند! من بر او یورش خواهم برد، پس حمله کرد و برنگشت تا آن که با شمشیرش فرق او را شکافت. قاسم علیه السلام با صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عموجان! مرا دریاب.

امام علیه السلام چون باز شکاری صفها را شکافت و مانند شیر ژیان حمله کرد و با شمشیر بر عمرو -قاتل قاسم- ضربتی زد که دستش را از بدن جدا کرد، عمرو در حالی که فریاد می کشید گریخت، کوفیان خواستند وی را از دست امام علیه السلام نجات دهند، ولی بدنش زیر سم اسبان قرار گرفت و کشته شد.

هنگامی که گرد و غبار فرو نشست، دیدند امام علیه السلام بر بالین قاسم علیه السلام نشسته است و قاسم پاهایش را بر زمین می ساید.

امام حسین علیه السلام فرمود: «#; عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِيبُكَ، أَوْ يُعِيبُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ، بُغْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ raquo&

«#; به خدا سوگند! بر عمویت ناگوار است که وی را بخوانی ولی نتواند به تو پاسخی دهد، یا پاسخی دهد ولی نتواند تو را یاری کند و یا به کمکت بشتابد ولی تو را بی نیاز نکند. دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند؛ raquo&

در روایت دیگری آمده است که امام علیه السلام فرمود: «#; بُغْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، وَ مَنْ حَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جَذَك. عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ ثُمَّ لَا يَنْفَعُكَ، يَوْمَ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتْرَهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ raquo&

«#; دور باد (از رحمت خدا) گروهی که تو را کشتند و خونخواه تو از اینان در قیامت جد تو خواهد بود. به خدا سوگند! بر عمویت دشوار است که وی را بخوانی ولی نتواند پاسخ دهد یا پاسخ دهد ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا سوگند! امروز روزی است که رنج و مظلومیت عمویت فراوان و یورش اندک است؛ raquo&

سپس امام علیه السلام پیکر خونین قاسم علیه السلام را برداشت و به سوی خیمه ها روانه شد.

راوی می گوید: گویا هم اکنون می بینم سینه اش به سینه امام چسبیده بود و پاهایش به زمین کشیده می شد، با خود گفتم: امام چه

می‌کند؟ دیدم او را آورده کنار شهدای اهل بیت علیه‌السلام قرار داد و آنگاه به خدا عرض کرد: «اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَ اقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَ لَا تَغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَ لَا تَعْفِرْ لَهُمْ أَثْمًا؛ صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَثْمًا؛«

خدایا! از تعدادشان بکاه و آنان را پراکنده ساز و به قتل برسان و هیچ کس از آنان را باقی نگذار و هرگز آنان را نیامرز! ای عموزادگانم! صبر پیشه سازید! ای اهل بیتم! صبر کنید! بعد از این روز هرگز خواری نبینید!«. (مقتل الحسین خوارزمی، ج 2 ص 27 ؛ بحارالانوار علامه مجلسی، ج 45 ص 34 ؛ عاشورا ریشه‌ها، انگیزه‌ها، رویدادها، پیامدها، ص 482)

داستان شهادت قاسم از زبان استاد شهید مرتضی مطهری

همین طفل سیزده ساله می‌آید خدمت اباعبدالله در حالی که چون اندامش کوچک است و نابالغ و بچه است، اسلحه‌ای به تنش راست نمی‌آید. زره‌ها را برای مردان بزرگ ساخته‌اند نه برای بچه‌های کوچک.

کلاه‌خودها برای سر افراد بزرگ مناسب است نه برای سر بچه کوچک. عرض کرد:

عمو جان! نوبت من است، اجازه بدهید به میدان بروم. (در روز عاشورا هیچ کس بدون اجازه اباعبدالله به میدان نمی‌رفت. هرکس وقتی می‌آمد، اول سلامی عرض می‌کرد: السّلام علیک یا اباعبدالله، به من اجازه بدهید.)

اباعبدالله به این زودی‌ها به او اجازه نداد. او شروع کرد به گریه کردن. قاسم و عمو در آغوش هم شروع کردند به گریه کردن. نوشته‌اند: «فَجَعَلَ يَقِيلُ يَدِيهِ وَ رَجُلَيْهِ؛« یعنی قاسم شروع کرد دست‌ها و پایهای اباعبدالله را بوسیدن.

آیا این [صحنه] برای این نبوده که تاریخ بهتر قضاوت کند؟ او اصرار می‌کند و اباعبدالله انکار. اباعبدالله می‌خواهد به قاسم اجازه بدهد و بگوید اگر می‌خواهی بروی برو، اما با لفظ به او اجازه نداد، بلکه یکدفعه دست‌ها را گشود و گفت: بیا فرزند برادر، می‌خواهم با تو خداحافظی کنم. قاسم دست به گردن اباعبدالله انداخت و اباعبدالله دست به گردن جناب قاسم. نوشته‌اند این عمو و برادرزاده آنقدر در این صحنه گریه کردند- اصحاب و اهل بیت اباعبدالله ناظر این صحنه جانگداز بودند- که هر دو بی‌حال و از یکدیگر جدا شدند.

این طفل فوراً سوار بر اسب خودش شد. راوی که در لشکر عمرسعد بود می‌گوید:

یکمرتبه ما بچه‌ای را دیدیم که سوار اسب شده و به سر خودش به جای کلاه خود یک عمامه بسته است و به پایش هم چکمه‌ای نیست، کفش معمولی است و بند یک کفشش هم باز بود و یادم نمی‌رود که پای چپش بود، و تعبیرش این است: «كَانَتْهُ فَلَقَةُ الْقَمَرِ؛« گویی این بچه پاره‌ای از ماه بود، اینقدر زیبا بود.

همان راوی می‌گوید: قاسم که داشت می‌آمد، هنوز دانه‌های اشکش می‌ریخت. رسم بر این بود که افراد خودشان را معرفی می‌کردند که من کی هستم. همه متحیرند که این بچه کیست؟ همین که مقابل مردم ایستاد، فریادش بلند شد:

اِنْ تَنْكَرُونِي فَا تَا اِبْنُ الْحَسَنِ / سَيْطُ التَّيِّ الْمُنْطَقِي الْمُؤْتَمَنِ

هَذَا الْحُسَيْنُ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ / بَيْنَ أَنْاسٍ لَأَسْقُوا صُوبَ الْمَرْنِ

جناب قاسم به میدان می‌رود. اباعبدالله اسب خودش را حاضر کرده و [افسار آن را] به دست گرفته‌اند و گویی منتظر فرصتی هستند که وظیفه خودش را انجام بدهند.

من نمی‌دانم دیگر قلب اباعبدالله در آن وقت چه حالی داشت. منتظر است، منتظر صدای قاسم که ناگهان فریاد «یا عمّاه؛« قاسم بلند شد.

راوی می‌گوید: ما نفهمیدیم که حسین با چه سرعتی سوار اسب شد و اسب را تاخت کرد. تعبیر او این است که مانند یک باز شکاری خودش را به صحنه جنگ رساند.

نوشته‌اند بعد از آنکه جناب قاسم از روی اسب به زمین افتاده بود در حدود دویست نفر دور بدن او بودند و یک نفر می‌خواست سر قاسم را از بدن جدا کند ولی هنگامی که دیدند اباعبدالله آمد، همه فرار کردند و همان کسی که به قصد قتل قاسم آمده بود، زیر دست و پای اسبان پامال شد.

از بس که ترسیدند، رفیق خودشان را زیر سم اسبهای خودشان پایمال کردند. جمعیت زیاد، اسبها حرکت کرده‌اند، چشم چشم را نمی‌بیند. به قول فردوسی:

ز سم ستوران در آن پهن دشت / زمین شد شش و آسمان گشت هشت

هیچ کس نمی‌داند که قضیه از چه قرار است. «وَ انْجَلَتْ الْعَبْرَةُ; همینکه غبارها نشست، حسین را دیدند که سر قاسم را به دامن گرفته است. (من این را فراموش نمی‌کنم؛ خدا رحمت کند مرحوم اشراقی واعظ معروف قم را، گفت: یک بار من در حضور مرحوم آیت الله حائری این روضه را- که متن تاریخ است، عین مقتل است و یک کلمه کم و زیاد در آن نیست- خواندم. به قدری مرحوم حاج شیخ گریه کرد که بی تاب شد. بعد به من گفت: فلانی! خواهش می‌کنم بعد از این در هر مجلسی که من هستم این قسمت را نخوان که من تاب شنیدنش را ندارم).

درحالی که جناب قاسم آخرین لحظاته را طی می‌کند و از شدت درد پاهایش را به زمین می‌کوبد (وَالْقَلَامُ يَقْحَصُ بِرَجُلَيْهِ)

شنیدند که اباعبدالله چنین می‌گوید: «يَعِزُّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَمِكَ اِنْ تَدْعُوهُ فَلَا يَتَقَعَّكَ صَوْتُهُ;راquo

پسر برادرم! چقدر بر من ناگوار است که تو فریاد کنی یا عمّاه، ولی عموی تو نتواند به تو پاسخ درستی بدهد؛ چقدر بر من ناگوار است که به بالین تو برسم اما نتوانم کاری برای تو انجام بدهم.

و لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین. (مجموعه آثار استاد مطهری ج 17 ص 376)